

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در این مانع بود که در واجباتی که زیاده‌ی در آن موجب بطلان می‌شود مثل نماز، این
برائت از اکثر جاری نمی‌تواند بشود که بگوییم به اقل می‌شود اکتفاء کرد، از اکثر برائت
جاری نکنیم، چرا؟ برای خاطر این که این برائت از اکثر در طرف یک علم اجمالی دیگری
است که شخص می‌داند یا این زائد واجب است یا اگر این زائد واجب نباشد اتیان به این
زائد به قصد جزئیت مبطل است؛ اگر جزء نباشد خب او را به قصد جزئیت بیاورم مبطل
خواهد بود چون مشمول من زاد فی صلاته فعلیه الاعادة می‌شود، بنابراین این که شما دل
خوش کرده بودید به این که ما از آن زائد برائت جاری می‌کنیم و به اقل می‌توانیم اکتفاء
کنیم غافل بودید از این که این در مقابلش یک احتمال دیگری وجود دارد که یک علم
اجمالی‌ای این جا درست می‌شود و اصل برائت از این زائد با اصل برائت در او تعارض
می‌کند تساقط می‌کند پس بنابراین این زائد اصل ندارد که شما به او تکیه کنید و مؤمن
داشته باشید، نه این زائد اصل ندارد باید احتیاط کنیم، خب از این پاسخ‌هایی داده شد که
آن پاسخ‌ها خب مبنایی بود دیگر ...

پاسخ سومی گفتیم لعلّ در مقام بشود گفت و آن این است که این جا درست است که یک
علم اجمالی این چنینی تشکیل می‌شود ولی جریان اصل در اطراف این علم اجمالی مانعی
ندارد، تعارض نمی‌کند، چون ملاک تعارض این نیست که این اصل‌ها بدانیم بعضی‌اش
مخالف واقع است، نه، آن که موجب تعارض می‌شود این که از آن اصل‌ها ترخیص در
معصیت قطعی لازم می‌آید و الا اشکالی ندارد. و در ما نحن فیه ممکن است بگوییم
ترخیص در معصیت قطعی لازم نمی‌آید ولو هردو اصل‌های برائت جاری بشود، چرا؟ چون
می‌گوید از این زائد من برائت دارم، از این که به قصد جزئیت هم اگر بیاورم مبطل نیست
هم برائت دارم. خب این آدمی که این دوتا برائت‌ها را جاری می‌کند از چند حال حالش
خارج نیست، یا این است که می‌رود نماز بدون این اجزاء مشکوک می‌آورد، خب در این
صورت که مخالفت قطعی نکرده، یا می‌رود نماز با این اجزاء می‌خواند اما بدون قصد
جزئیت، این جا هم که علم به مخالفت پیدا نمی‌کند، مخالفت قطعی که، و یا این که دوتا
نماز می‌خواند یکی بدون این اجزاء، یکی هم با این اجزاء به قصد جزئیت، باز هم علم به
مخالفت قطعی با تکلیف واقعی پیدا نمی‌کند، صورت آخر این است که این نماز را با این
اجزاء به قصد جزئیت می‌آورد و اقتصار بر همین هم می‌کند، آیا در این صورت یقین به
مخالفت قطعی پیدا می‌کند؟ با توجه به این که علم اجمالی این جوری تشکیل شد که یا این
جزء است و اگر این جزء نباشد اتیان آن به قصد جزئیت مبطل است، خب این که نمی‌داند
این جزء نیست، این ترتب است دیگر، شاید جزء باشد مع الغض از جواب‌های دیگر این
ترتب بود یا این جزء است اگر جزء نباشد اتیان به قصد جزئیت مبطل است، اصل برائت

که نمی‌گوید جزء نیست مثبت است، می‌گوید تو مؤمن داری، پس بنابراین از این‌جا چه مخالفت قطعیه‌ای لازم می‌آید؟ مخالفت قطعیه ولی احتمالیه هست. بنابراین وجهی بر تعارض نیست به این بیان. حالا اگر آن جواب‌های شهید صدر و محقق خوئی قدس سرهما را دادیم که آن‌ها گفتند اصلاً اصل در این طرف جاری نمی‌شود وقتی که به قصد جزئیت می‌آورد، چون شهید صدر فرمود می‌دانیم این زاد فی صلاته شاملش می‌شود به خاطر این‌که تشریع است و قطعاً جزئی که بنحو تشریع آورده شده باشد محرم است و جزء صلاة واجب نمی‌تواند باشد، پس زاد فی صلاته‌اش مسلم صدق می‌کند. اگر این‌جور جواب دادیم خیلی خب آن که یقین دارد پس این طرف اصل جاری نمی‌شود، آن طرف اصل جاری می‌شود اصل بلا معارض. منتها گفتیم خب این فرمایش ایشان مبنایی است دیگر، مبنی بر این است که تشریع سرایت کند حرمتش بما یتشعبه، آن فعل هم حرام بشود و بعد حرام که شد بگویم حرام نمی‌شود جزء واجب باشد.

س: پس اقل برائت دارد؟

ج: بله، اقل برائت دارد..

س: نتیجه‌اش چی می‌شود؟

ج: نتیجه‌اش می‌شود که اکتفاء بر اقل کفایت می‌کند ...

س: نه

ج: آره دیگر، از زائد، از زائد نه اقل برائت داریم، زائد ...

س: آهان، زائد برائت داریم یعنی چی؟

ج: یعنی مأمون هستی از نیاروردن آن ...

س: نه این ... نشد

ج: از جاهای دیگر نروید، برهان‌های دیگر را نروید همین‌جا فقط ...

س: نه نه اصلاً همین‌جا سؤال ما همین است، شما وقتی یک چیزی می‌دانید قطعاً حرام است، قطعاً زاد فی صلاته یا قطعاً ما لم یعلم است ...

ج: تشریعش حرام است ...

س: عیب ندارد، بنابر فرضی که برسد دیگر، بنابر این فرض، وقتی بنابر این فرض حرام شد چه‌جور می‌گویید برائت در موردش جاری می‌شود؟

ج: نمی‌شود ...

س: آهان نمی‌شود، نمی‌شود یعنی چی؟

ج: نمی‌شود پس معارض ندارد برائت از او ...

س: یک لحظه یک لحظه برائت از کدام؟ برائت از اقل یا اکثر؟

ج: از زائد، از زائد ...

س: آقا زائد که می‌گویید قطعاً حرام است ...

ج: نه به قصد جزئیت بیاورد حرام است، اما از اصل زائد برائت دارد این‌جوری شد یا این‌طوری بود آخر علم اجمالی ...

س: آخر یک اکثر داریم یازده جزئی با سوره ...

ج: یا سوره واجب است و اگر واجب نباشد اتیان به سوره به قصد جزئیت مبطل است، این علم اجمالی ما بود درست؟ یا سوره واجب است و جزء صلاة است و یا این‌که اگر واجب نیست این فرضیه درست نیست پس اتیان به سوره به قصد جزئیت مبطل است چون من زاد فی صلاته می‌شود واجب که نیست، شما هم داری به قصد جزئیت می‌آوری، پس زاد فی صلاته شاملت می‌شود، این علم اجمالی‌تان بود درست؟ گفت آقا این اصل این‌جا و اصل آن‌جا تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند پس بنابراین ...

س: باید اکثر را بیاوریم ...

ج: باید اکثر را بیاوریم، چون برائت نداریم از آن دیگر، منتها باید چه‌جوری بیاوریم؟ به قصد جزئیت بیاوریم. چون فرض این است که نسبت به او نماز.... این اجزائی است که مانعیت ندارد خودش ..

س: که موافقت قطعی بشود ...

ج: که بشود موافقت قطعی ...

شهید صدر فرمود نه اصلاً این اصل این طرف جاری نمی‌شود پس با خیال راحت برائت از آن زائد جاری کن و اقتصار بر اقل می‌توانی بکنی، چرا؟ چون این‌ور را می‌دانیم تشریع است و وقتی تشریع شد حتماً جزء صلاة نیست، وقتی جزء صلاة نبود من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده حتماً این‌جا وجود دارد برائت از چی می‌خواهی جاری کنی؟ از ابطالش یقین داری، پس این‌ور اصل جاری نمی‌شود، آن‌ور اصل بلا معارض جاری می‌شود زائد تا به آن اکتفاء می‌توانی بکنی و روز قیامت جواب بدهی برائت، خودت فرمودی برائت... برائت عقلیه دارد، عقلایه دارد، شرعیه می‌گوید حالا بعداً بحث می‌کنیم....

س: آقا سؤال ما الان این است، این‌جا الان یک شبهه‌ای هست، الان من وقتی که می‌دانم طرفین علم اجمالی‌ام یک طرفش قطعاً جاری نمی‌شود ...

ج: منحل می‌شود دیگر ...

س: حالا حالا طرف دیگرش که اقل باشد پس می‌ماند بلا معارض ...

ج: اقل نفرماید ...

س: خب چرا

ج: بفرمایید زائد، اقل را که می‌دانیم بالاخره یا

س: نه دیگه علم اجمالی ما توسط یک حکم دیگری به نام حرمت قطعیه زائد، من زاد فی صلاته یا حرمت قطعیه تشریعی، وقتی من می دانم حرام است و در آن برائت در ...

ج: به قصد جزئیت بیاوری ...

س: به قصد جزئیت دیگر، وقتی می دانم حرام است پس می ماند یک طرف آن اقل ...

ج: بله، اقل نفرمایید همراهش می گوید اقل ...

س: خب پس چی بگویم؟

ج: اقل را که می دانید واجب است یا وجوب ضمنی دارد یا وجوب استقلالی دارد یا وجوب ضمنی دارد یا وجوب مقدمی دارد

س: خب پس نگوئید یک طرف می ماند بلا معارض؛ این جور بگوئید، بگوئید یک طرف ما می دانیم که قطعاً حرام است برائت ندارد اکثر، ما می دانیم و علم اجمالی مان که منحل شده به وجوب اقل ...

ج: خب بله دیگر ...

س: نه نگوئید اصل جاری می شود، چرا می گوئید اصل جاری می شود؟

ج: اصل اصل است این جا ...

س: اصل جاری نمی شود که ...

ج: چرا دیگر، شک دارید دیگر ...

س: از اکثر اصل جاری می شود دیگر ...

س: آقا اکثر را که می دانم حرام است ...

ج: اکثر با قصد جزئیت بیاوری حرام است اما ذات الاکثر که حرام نیست، شما از ذات الاکثر نه به قصد جزئیت، از ذات الاکثر برائت جاری می کنی و خیالت می گویی راحت است، پس بر اقل اکتفاء می کنی، اکثر را برائت از آن جاری کردی بر ذات اقل اکتفاء می کنی، نماز بی سوره می خوانی

س: پس این ذات الاکثر را می گوئید کل یازده جزء؟

ج: بله؟

س: منظورتان این است یعنی کل یازده جزء؟

ج: اکثر بله دیگر، و آن زائد یعنی آن ...

س: ذات الاکثر آهان.

ج: یعنی آن مثلاً سوره ای که الان مشکوک است.

یا اگر جواب محقق خوئی دادیم که ایشان هم، خب آقای صدر را اینجوری جواب داد مبنایی است یعنی، آقای خوئی هم فرمود زائد آن است که بر خلاف وظیفه‌ی واقعی و فعلیات باشد؛ بر خلاف وظیفه‌ی فعلیه اعم از واقعی و ظاهری، هرچی اینجوری بود این زائد است، صدق زائد بر آن می‌کند و ما می‌دانیم این اکثر را الان اگر آن زائد را به قصد جزئیت بیاوری حتماً برخلاف وظیفه‌ی فعلیه است. این هم خب گفتیم که باز مبنایی است که مبنا را هم خود ایشان بحسب بعضی کلماتش قبول ندارد.

حالا این جواب سوم این است که لا نیالی به جریان برائت در این ... چون ترخیص در مخالف قطعی لازم نمی‌آید.

اینجا یک جواب آخری هم قد یقال که ممکن است فرمایش شهید صدر را هم بر او حمل بکنیم و آن این است که ممکن است کسی بگوید بله من قبول دارم که حرمت، مال تشریع است و از تشریع سرایت بما یتشرع به نمی‌کند ولی چطور می‌شود چیزی که سبب تشریع است و با آن قربت پیدا کرده خدای متعال؟ با همین دارد و پس بنابراین قصد قربت نماز عبادی است دیگر، باید اجزاء را به قصد قربت بیاورد. کیف یتمشّی من المشرع قصد القرية. پس بنابراین این که دارد می‌آورد قصد قربت ندارد، آیا اینطور می‌توانیم جواب بدهیم؟ خب قصد قربت ندارد، حالا که قصد قربت در این ندارد پس جزء صلاة نیست حتماً، چون آن که جزء صلاة است اگر چیزی جزء صلاة باشد قصد قربت می‌خواهد، اجزاء صلاة قصد قربت می‌خواهد، پس این چیزی نیست که جزء صلاة باشد ...

س: یعنی شهید صدر هم که می‌گوید جزء صلاة نیست منظورش این است که جزئی که بتوان با آن قصد قربت کرد نیست؟

ج: نیست، ولو این که قائل هستیم به این که سرایت نمی‌کند ولی می‌گوید این حالا می‌دانیم اینجا تشریع کرده، کسی که تشریع دارد می‌کند چطور قصد قربت از آن متمشّی می‌شود؟ مگر غافل باشد؛ اگر غافل است از اصل تشریع پس تشریع هم نکرده، اگر از اصل تشریع غافل نیست و یک آخوند باشد و این درس‌ها را خوانده باشد و بگوید خب بله حالا ما ولی این که سرایت نکرده، از آن قصد قربت می‌کنیم و تمشّی کند از آن. می‌گوید سوره که محبوب مولا است، قصد جزئیت، اگر قصد جزئیت نکند فرض ما این است که کسی که قصد جزئیت این طرف چیز این است دیگر. حالا این ...

س: این‌ها قابل تفکیک هست می‌فرمایید؟

ج: بله؟

س: ظاهراً قابل تفکیک هم نیست یعنی همان لحظه که من به آن اتیان می‌کنم اگر می‌دانم این کار حرام است چهجوری قصد قربت می‌کنم؟ غافل است آره ولی اگر می‌دانم این کار ولو حالا آن فعل‌مان فعل حرام نباشد ولی این حرکت را وقتی می‌دانم حرام است چهجوری قصد

ج: نه ببینید اگر اینجوری گفتیم تشریع را غیر ما یتشرع به گرفتیم ...

س: درست است همه‌ی این‌ها درست است ...

ج: خب اگر غیر او گرفتیم ..

س: خب آن لحظه‌ای که من دارم آن را ... می‌دانم آن لحظه من دارم کاری می‌کنم که مبعّد است چه‌جوری قصد تقرب بکنم؟

ج: نه تشریع هم مبعّد است نه آن فعل ...

س: می‌دانم ...

ج: خب فعل مبعّد نیست که ..

س: به‌هرحال این لحظه من دارم چکار می‌کنم؟

ج: بله آن لحظه بله مثل این‌که آن لحظه دارد نماز می‌خواند به نامحرم هم معاذالله نگاه می‌کند. مقارن است متحد که نیست.

س: نه درست است ولی ...

ج: حالا که مقارن است متحد نیست ..

س: نه فرض این است که آمدن آن با این است فرق می‌کند

ج: بله بله

س: با نظر به اجنبیه خیلی متفاوت است، فرض این است که آمدن آن ...

ج: با قصد تشریع است درست است ولی ...

س: ... یعنی درواقع من در آن لحظه‌ای که می‌خواهم این کار را انجام بدهم می‌دانم دارم مبعّد انجام می‌دهم ...

ج: مقارن است اما متحد است؟

س: نیست متحد ...

ج: اگر متحد است پس حرمت سرایت می‌کند، پس چه‌جور می‌گویید

س:

ج: نه آخر شما مبنای‌تان این است که سرایت نکرده، بماذا يقول تقول که سرایت نکرده؟ چون تعدد می‌بینید، وقتی تعدد دیدید پس بنابراین در همین لحظه متحد نیستند دیگر و در همین لحظه قصد قربت است چرا متمشّی نشود کسی که متوجه است؟ بله ممکن است برای کسی که توجه به این خصوصیت ندارد و ترکیب را انضمام.... در همان بحث اجماع امر و نهی ترکیب انضمامی است یا اتحادی است؟ انضمامی‌ها می‌گویند که اجتماع امر و نهی اشکال ندارد و موجب بطلان هم نمی‌شود. اتحادی‌ها می‌گویند چرا، چون یکی است، حالا این آقا این اگر مثلاً عوامی است یا کسی است که اتحاد می‌بیند یا می‌گوید نمی‌شود حالا وقتی که این مولّد از او هست، بالاخره آن در مبادی این واقع شده آن مبادی میغوض باشد، آن چیزی که صاحب آن مبادی میغوض نباشد این‌ها ... اما کسی که مو را از ماست می‌کشد و توجه دارد درست؟ می‌گوید ترکیب انضمامیه، اتحادیه، اتحادی که نیست

انضمامی است اشکال ندارد در همان لحظه یک عمل مغبوض از تو دارد سر می‌زند و یک عمل محبوب، اتحادی وقتی ... گفتیم یعنی همین دیگر، یعنی در همان لحظه مغبوض و محبوب از تو دارد سر می‌زند و این‌ها یکی هم نیستند ..

س: این تعدد معنوی را قبول داریم ولی در هنگام اتیان عمل این وقتی می‌خواهد آن فعل را صادر بکند با آن تشریع آن لحن درواقع آن تشریع باید باشد تا این فعل محقق بشود ...

ج: بله بله ولی دوتا فعل است ...

س: دوتا فعل باشد، دوتا فعل که کار را حل نمی‌کند فقط ...

ج: چرا نمی‌کند؟

س: توی این حیث حل نمی‌کند ..

ج: چرا نمی‌کند؟

س: به خاطر این‌که آن لحظه‌ای که می‌خواهد آن فعل را بیاورد باید آن سببش را بیاورد ...

ج: باشد بیاورد ...

س: این‌طور و این‌طور هست، من مثلاً می‌دانم آقا یک کاری مغبوض مولای من نیست میانی عقلی و عرفی، ولی می‌دانم با یک سببی می‌آید که آن سبب مغبوض است ...

ج: من قصد قربت می‌کنم ...

س: نه نمی‌توانم قصد قربت کنم؟

ج: چرا نمی‌توانی؟

س: چون سبب است نمی‌توانم، با تعدد هم منافاتی ندارد ...

ج: می‌دانم، چون تعدد دارد و توجه دارم، بله یک غافل است از توجه از این تعدد.... او توجه دارد یک فعلی معیّت زمانیّه دارد. اما دو تا است، خب با آن قصد قربت می‌کنم، چه اشکالی دارد؟ مثل این که می‌خواهد نهی از منکر بکند؛ حق ندارد در باب نهی از منکر فحش بدهد مثلاً در موارد عادی‌اش، اگر متوقف شد بر فحش دادن؛ تراحم می‌شود حالا باید دید که آن اهم است یا این اهم است مثلاً، خب می‌گوییم ما برای خدا امر می‌کنیم خب حالا با یک فحش دادن. خدا رحمت کند آقای کبیر را، با فحش در مسجد اعظم را باز کرد. چند سال نمی‌دانم چقدر بود بسته بود دیگه، مسجد اعظم و این‌ها همه بسته بود در زمان قبل از پیروزی انقلاب، آقای حکیم که فوت شدند جمعیت به عنوان عزاداری آمدند به حرم؛ آن آقا، آن ساواکی‌ها و آن‌هایی که مأمور درها بودند با فحش در را باز کردند و مسجد اعظم.... خب این حالا امر بر معروف و نهی از منکر حالا آن‌جا هم شاید فی حقه بوده، فی محله شاید بوده؛ حالا نمی‌دانم آن‌جا حالا چه فحشی داده، ولی ما آن وقت شنیدیم که.....

خب این هم جواب آن‌که یخطر بالبال که کسی این‌جور جواب دهد ولی خب این هم ممکن است کسی بگوید که به طور کلی نمی‌توانند قلع ماده اشکال را بکنند. برای کسی که

توجه به دوئیت دارد و قصد قربتش متمشی می‌شود. همان حرفی که در اجتماع امر و نهی بنابر مسلک انضمامی گفته می‌شود که توی زمین غصبی هم نماز بخواند، می‌گوید انضمامی است دیگه، چه جور آن‌جا قصد قربت می‌گویید نیاز دارد، نمازش درست است چون انضمامی است نه اتحادی، خب این‌جا هم همین است.

جواب دیگری که باز در مقام بعضی فرمودند این است که ما دوتا مقدمه کأته داریم، مقدمه اولی این است که از ادله استفاده می‌شود که قرآن و دعا و صلوات و امثال ذلک؛ این‌ها اگر مصلی این‌ها را بیاورد، این‌ها جزء نماز است. حالا تارةً واجب است تارةً مستحب است ولی جزء نماز است. ذکر بگوید همین طور، ذکرهای مختلف بگوید یا دعا بخواند، صلوات بفرستد و امثال ذلک، قرآن بخواند، این‌ها می‌شود جزء صلاة.

مقدمه دوم این است که؛ یعنی این مسلّم است بین الاعلام.

س: جزء صلاة است یا إتیان این اشکال ندارد؟

ج: جزء صلاة است.

مقدمه ثانیه این است که این (قبل از مقدمه ثانیه را عرض کنم این مطلب را هم عرض کنم). که همه می‌گویند جزء است انما الکلام در این است که جزء صلاة است. انما الکلام در استحباب و وجوب است. ان قلت که این مطلب با آن فرمایشی که معروف در اصول هست که جزء مستحب معقول نیست چه جور سازگار است؟ که جزء هست و ولی کلام در این است که مستحب است یا واجب است؟ این قابل تصویر نیست برای این‌که اگر واجب است با استحباب نمی‌سازد که جواز ترک دارد.

س: مستحب است چون جزء است.

ج: خب اگر مستحب است این خب ...، اگر جزء است خب جزء... و قابل ترک است خب کل ینعدم بإنعدام الجزء، اگر لاینعدم پس مستحب نیست و واجب است

س: آن مرتبه اعلایش کأته ...

ج: پس این واجب که دیگه مراتب ندارد که، پس این اشکالی است که هست و محقق خوئی هم براساس همین می‌گویند جزء مستحب معقول نیست.

س: ما مرتبه اعلائی هم نداریم دیگه

ج: این‌ها حالا جواب‌ها را جواب دادند دیگه که جزء فرد است، جزء نمی‌دانم چیه، این‌ها همه جواب داده؛ گفته نمی‌شود؛ این تعقل ندارد. این‌جا را این جوری جواب می‌دهند می‌گویند ولو این را قبول داریم و حرف هم درست است، جزء واجب، این نمی‌شود مستحب باشد و جواز ترک داشته باشد ولی ما می‌گوییم جزء صلاة است نه جزء واجب، مسمای صلاة غیر از آن واجب است. مسمای صلاة داخل مسمای صلاة هست اما داخل در واجب من الصلاة نیست. کأته مسمای صلاة اعم است از آن بخش واجب و مازاد که اسم آن را گذاشتند مثلاً فرض کنید؛ از باب تشبیه عرض می‌کنم. مثلاً انسان، انسان حیوان ناطق است اصل...، اما مسمای واقع انسان. اگر بشود این حیوان ناطقی را حفظ کنیم؛ گوشش را برداریم، چشمش را برداریم، این‌ها را برداریم ولی حیوان ناطقیّت بماند؛

انسان است. ولی انسان وضع شده برای اعم، از آن که قوام به اوست و گوش و چشم و مثلاً این‌ها، این‌ها انسان است دیگه، این‌ها جزء انسان است. این جزء مسما بالانسان است نه جزء واقع الانسان که اگر نبود بگویم واقع الانسان نیست. ولی جزء المسمى بالانسان هست. این‌جا هم...، پس این‌ها بحسب روایات که گفته من الصلاة است، جزء صلاة است، این‌ها جزء مسماى به صلاة است. خب وقتی این طور شد پس «من زاد فى صلاته فعلیه الاعاده» نمی‌گیرد. زیاد نکرده، «من زاد فى صلاته فعلیه الاعاده»، این اضافه نکرده. این هم جوابی است که بعضی محققین دادند که ممکن است این جور جواب بدهند. خب این جواب مشتمل بر دقت هست اما دو مناقشه شاید در آن باشد.

مناقشه اولی این است که خب پس شما باید تفصیل فی تفصیل بدهید چون بحث ما در جزء مشکوک فقط قرآن و دعا و ذکر و این‌ها نیست که این‌ها را می‌گوییم جزء صلاة است. هر کاری که احتمال می‌دهیم مثلاً این لازم باشد؛ فرض کنید که شک می‌کند که آیا در موقع نماز مثلاً آیا سکون انگشتانم جزء صلاة است یا نه؟ و خیلی از این چیزها.

دو این‌که «من زاد فى صلاته فعلیه الاعاده» انصراف دارد به نماز واجب نه مسما، مسما که اگر واجب نیست و مصلحت ملزمه بر آن مترتب نیست؛ این‌ها مال نماز واجب است نه مسماى فى الصلاة ولو این‌که واجب نباشد. بعید نیست که بگویم انصراف ادله «من زاد فى صلاته فعلیه الاعاده» که نماز را باید اعاده بکند همان نماز واجب است، نه مسماى به صلاة گفته بشود.

س: اگر مستحبی اضافه کرد، مستحبی اضافه کرد بر صلاة واجب

ج: نه، مستحبی، نه نمی‌گوییم، اضافه نشده که.

س: چیزی نه، هم آن چیزی که می‌دانیم

ج: آن به قصد جزئیت چون آورده دیگه، به قصد جزئیت واجب آورده.

س: نه، نه، ببینید؛ شما الان جواب دوم‌تان این است: می‌فرمایید: ظاهر «من زاد فى صلاته فعلیه الاعاده» زاد فى صلاة الواجبه نه مسماى صلاة، اتفاقاً می‌گوییم برعکس است. اتفاقاً برعکس است چون یقین داریم که زائد بر مقدار واجب می‌کند و چیزی می‌آورد که در مسماى صلاة هست اما زائد بر واجب است. قطعاً می‌دانیم باطل نیست. خلاف قطعی تفسیر کردن از این روایت. شما می‌گویید «من زاد فى صلاته» ظاهرش صلاة واجبه است نه مسماى صلاة، اتفاقاً می‌گوییم برعکس است. چون قطعاً می‌دانیم کسی که زائده بر واجبه بیاورد در حالی که مسما از آن تعدی نکرده، مثل همان‌جا که شک‌مان در مثلاً سوره و قرائت و این‌ها باشد که می‌دانیم اصل صلاة و مسما هست فقط زائد بر مقدار واجب است؛ قطعاً می‌دانیم نمی‌گیرد. پس قطعاً «من زاد فى صلاته»، منظور چیه؟ منظور آن حد به قول معروف چیزی که اگر از آن تعدی بکنیم دیگه صلاتی به هیچ عنوان نیست ولو مسماً نیست، نه این که فقط واجبش نیست. اتفاقاً این است ظهورش. اشکال اول خوب است. بفرمایید که آقا، ما اصلاً ما یقین به این‌که، این عنوانی که اضافه شده قطعاً از صلاة هست ما یقین به این نداریم چرا؟ چون شک ما در مورد چیزهایی هست که اصلاً ممکن است یک چیزی اصلاً اجنبی از صلاة باشد؛ آن اشکال اول خوب است. شما می‌فرمایید که ما نمی‌دانیم که اصلاً اصل صلاتی که هست که حالا مستحبی و واجبش شک داشته باشی، خب اصلش که یقینی بود «من زاد فى صلاته» دیگه

صدق نمی‌کند. این اشکال خوب است. اما اشکال دومی که می‌فرمایید ظاهرش این است انصافاً خلاف وجدان است یقیناً.

ج: یعنی شما می‌گویید «من زاد فی صلاته» یعنی مسمی الصلاة؟

س: قطعاً! قطعاً! چون «من زاد فی صلاته الواجب» اگر باشد مستحب اضافه بکند شما می‌گویید باطل است؟ قطعاً نمی‌گویید باطل است. پس «من زاد فی صلاته» مخصص به این همه تخصیصات می‌شود؟ نه، «من زاد فی صلاته» می‌خواهد بگوید آن مقداری که اگر تعدی کردیم...

ج: «من زاد فی صلاته»، اجزاء واجبه به این می‌شود که شما همین که سوره را به قصد جزئیت نماز آوردید

س: آن‌ها جواب می‌دهند. آن‌ها که جواب می‌دهند

ج: چی جواب می‌دهند؟ اگر جواب قبلی را می‌خواهی بگویی یک چیز

س: نه، نه، نه، این یک اشکال دیگر است. این‌ها آمدند این جوری جواب دادند. گفتند آقا، ما آن‌چه که از زیاده می‌خواهیم قصد وجوب و جزئیت نمی‌کنیم ولو قصد استحباب ...

ج: نه، این است فرض‌مان، طرف علم اجمالی این است. ما این را داریم جواب می‌دهیم.

س: این جور اشکال کن؛ این یک اشکال دیگر است. حاج آقا، فرض کنید

ج: بین؛ خب آخه اشکال دیگری نیست. اصلاً بحث همین است دیگه، در جواب این اشکال، در جواب این علم اجمالی را، خواستند علم اجمالی را هم منحل کنند به این نحوه

س: شما الان تصویر «من زاد فی صلاته الواجبه» چیه؟ واجب به واجب اضافه کند یا مستحب به واجب اضافه کند؟

ج: مستحب را هم اگر

س: شما می‌خواهید بگویید یا واجب به واجب اضافه کند یا مستحب به واجب، دو حالت دارد.

ج: نه

س: واجب به واجب اضافه کند که جوابش قبلی است

ج: ذات است، ببینید؛ این جوری دارند می‌گویند. می‌گویند که وقتی کسی سوره را به قصد جزئیت می‌آورد

س: جزئیت مسماء یا وجوباً؟

ج: مسماء

س: اشکال این است. آن‌ها می‌گویند مسماء من آوردم وجوباً نیاوردم. حرف آن‌ها این است. می‌گویند آقا، من که اضافه آوردم سوره را فی المسمی آوردم نه فی الوجوب،

فقط این کافی است

ج: نه، بحث، بحث‌مان این نیست

س: جزئیّت اعم از جزئیّت واجبه است و جزئیّت فی المسمی است. چرا نفی می‌کنید؟
دلیل‌تان چیه؟ آقا، آقایان حرف‌شان این است؛ می‌گویند آن چه را که ما اضافه می‌کنیم
اضافه فی الوجوب لزوماً نیست اضافه فی المسمی است و اضافه فی المسمی لا یشمله
من زاد فی صلاته، چرا؟

ج: نه آقای عزیز! مجیب می‌فرماید شما اضافه در مسمی کردید. ولی محل بحث این
نیست. محل بحث این است که گفته می‌شود ما علم داریم یا سوره جزء نماز است؛ نماز
واجب یا اگر سوره جزء نماز واجب خدا قرار نداده پس من سوره را به قصد جزئیّت نماز
واجب بیاورم مبطل است. چون «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده» و «من زاد فی صلاته»
را هم معنا دارد می‌کند یعنی صلاة واجب

س: اشتباه می‌کند

ج: خب حالا، حالا این‌جور، آن اصل حرف این است.

س: ایشان می‌گویند... اصل حرف غلط است

ج: صبر کن؛ آن آقایان آمدند این را جواب دادند. حالا این جواب آخر می‌خواهد این را
بگوید. می‌گوید آقا؛ درست است شما به قصد صلاة واجب آوردید ولی علی‌رغم این‌که
شما به قصد وجوب آوردی و به قصد جزئیّت آوردی...

س: وجوب نه، جزئیّت...

ج: به قصد

س: وجوب نه، مجیب نمی‌گوید وجوب، وجوب، مجیب می‌گوید جزئیّت

ج: جزء واجب دیگه

س: جزء واجبی که اعم از مستحبی و وجوبی است

ج: به قصد وجوب آوردی

س: جزء مسما است

ج: نه می‌دانم؛ صبر کنید. ایشان می‌گویند که چون ادله داریم که رکوع نمی‌دانم قرآن و
ذکر و فلان و این‌ها جزء صلاة می‌شوند پس تو علی‌رغم این‌که به قصد وجوب
صلاة آوردی ولی این جزء صلاة می‌شود. وقتی جزء صلاة شد چون آن روایت «من زاد
فی صلاته» را این‌جوری معنا می‌کنیم دیگه صادق نیست که زاد فی صلاته، درست؟ لم
یزد فی صلاته. بنده عرض می‌کنم که شما نمی‌توانید «من زاد فی صلاته» را آن‌جوری
معنا کنید چون خلاف ظاهرش است. «من زاد فی صلاته» نه یعنی در مسما نماز، «من
زاد فی صلاته» یعنی همان صلاة واجب، وقتی در صلاة واجب شد پس شما الان به قصد
جزئیّت صلاة واجب آوردی پس زدت فی صلاة، زدت فی الصلاة صادق است.

س: ما آمديم يك نصرتي داديم آقايان را گفتيم كه قطعاً اين فرمايشي كه شما مي فرماييد
نيست، چرا؟ به خاطر اين كه در اضافه....

س: ايشان مي گويد به مستحبات است، مستحبات را كه ما

س: مستحبات كه چي؟ تخصيص مي خورد حتماً مي خواهيد بگوييد آره؟

س: نه، مستحبات

س: مي خواهيد اين را بگوييد ديگه

س: مستحبات كه ... واجب ... كه

س: ... مي خورد.

س: مستحبات كه لفظ واجب نمي آورد

س: يك لحظه، يك لحظه، چي نمي آورد؟

ج: شما يك وقت قرآن مي خوانيد

س: جزء مستحبي جزء، زياده، اما لم يصدق عليه من زاد؛ پس يا بايد بگويي تخصيص
است. چي مي خواهيد بگوييد؟ مي خواهيد بگوييد روي اين تخصيص است...

ج: نه، چون

س: به قصد وجب نمي آورد آن را كه

س: اين يك؛ دو؛ حاج آقا، «من زاد في صلاته فعليه الاعاده» ... عرض كنم كه،

ج: اصلاً مسماي صلاتش را كار نداريم. مسماي صلاتش را شما اضافه كردي يا اضافه
نكردي، كار به آن ندارد.

س: آقا، عرف در «من زاد في صلاته فعليه الاعاده» اتفاقاً اين را مي فهمد.

ج: شما تا حالا كه من اين مطلب را نقل كنم بينكم و بين الله از «من زاد في صلاته» اين
را مي فهميدي؟

س: قبل از ...

س: حاج آقا، ايشان نقضش به مستحبات است مثلاً

س: قبل از التفات يا بعد از التفات؟

س: حاج آقا، ايشان نقضش به مستحبات است. مي گويد مثلاً مستحبات را بياوري پس شد
من زاد، مستحبات را كه به قصد وجوب نمي آوريم

ج: بله، به قصد وجوب نمي آورد كه

س: مثلاً ما قنوت به جا می‌آوریم که من زاد....

س: من زاد همه می‌دانند؛ در زیاده؛ زیاده عنوان قصدی نیست. زیاده عنوان قصدی نیست که بگویی این‌جا اصلاً چون قصد وجوب داری اصلاً زیاده نیست. این‌که قطعاً غلط است. زیاده به عرف بگویی نمی‌گویند عنوان قصدی، می‌گویند عنوان قهری، خب پس این جواب من را ندادی هنوز، پس این‌که استحباب را در کنار واجبات ایتان می‌کند این من زاد هست. یصدق علیه من زاد....

ج: نه آقای عزیز.

س: ... جواب بدهید که قصد اصلاً مهم نیست. مگر قصدی است؟

ج: بله.

س: کسی که قصد را هم نمی‌آورد لم یصدق علینا....

س: فرمایش شما این‌جا این‌جا ... قنوت به جا بیاوری پس می‌شود من زاد

س: من زاد بله، من زاد است

ج: نه، ببینید؛ نه، نه، چیزهایی که

س: آخه به حرف‌تان ملتزم نیستید. واژگان‌تان را ملتزم باشید. واژگان‌تان من زاد است. واژگان زیادت در آن احدی از عرف نمی‌گوید این‌جا قصد در آن دخیل است. قصد هم که نکند؛ قصد وجوب همین که عنوان ...

ج: پس کسی که سرفه هم دارد می‌کند «من زاد فی صلاته»

س: لازمه حرف شما این است

س: نه، می‌گوید «من زاد فی صلاته» به قصد وجوب

س: شما می‌خواهید یک جوری از این ... تخلص پیدا کنید

ج: نه، آقای عزیز! چیزهایی که دو حالت دارد به قصد جزء او می‌شود یا نمی‌شود. نمی‌گوییم به قصد

س: من می‌گویم اصلاً قصدش هم استحبابی است.

ج: بله، ببینید؛ شما دستت را تکان بدهی می‌شود جزء صلاة؟

س: آقا

ج: خب چون قصد نمی‌کنی، ولی اگر قصد بکنی می‌شود جزء صلاة

س: بابا شما قنوت ... را جزء می‌آورید یا نمی‌آورید؟ شما ...

ج: بله، بله، بله

س: جزء می‌آورید دیگه

ج: نه

س: ...

ج: نه، حق ندارم

س: «من زاد فی صلاته» به قصد وجوب

ج: بله، بله

س: ...

ج: آقای عزیز

س: انصراف داری می‌گویی واجب ...

ج: بله، اگر کسی قنوت را به قول؛ اگر مقلد آقای خوئی باشد، قنوت را به قصد صلاة بیاورد، به قصد وجوب صلاة؛ زاد فی صلاته

س: آقا، مقلد که به خاطر این فتوا را ... کار ندارم. کسی که الان قنوت مستحبی را می‌آورد به چه عنوان می‌آورد؟ به عنوان جزء صلاة می‌آورد یا نمی‌آورد؟

ج: نه، نه، نه، به عنوان این که مستحب فی الواجب

س: عیبی ندارد. جزء

ج: طرفه الواجب

س: آهان! طرف است. جزء نیست

ج: آهان! بله،

س: آهان!

ج: اما اگر به قصد جزئیت آورد

س: اولاً که زاد، اولاً که زاد تا لزوماً قصد جزئیت هم حتی نمی‌خواهند. زاد ولو انضمام باشد زاد است.

ج: نه نیست

س: این دقیق است. زاد حتی قصد جزئیت هم نمی‌خواهد

ج: نیست؛ آقا، چیزی که دوتا شأن می‌تواند داشته باشد

س: زاد عرفیه هست یا نه؟

ج: نه نیست.

س: آقا من یک وقت بدون قنوت نماز می‌خوانم یک وقت هست با قنوت نماز می‌خوانم. می‌گویید زیادت در نماز دارد یا نمی‌گویید؟ عرفاً می‌گویید یا نمی‌گویید؟

س: چه قصدی کردید؟

س: اصلاً من می‌گویم حتی قصد جزئیّت هم نمی‌کنم. عرف یصدق علیه أم لا؟

ج: نه، نه

س: یعنی می‌گوید چی؟ یعنی می‌گوید که من داشتم نماز می‌خواندم. قنوت را هم استطرادی... آوردم، این جوری می‌گویند آره؟ عرف این جوری می‌فهمد دیگه

ج: نه، می‌گوید ظرفه صلاة است دیگه، می‌گوید ظرفه الصلاة است

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.